

## رسالت (حضرت ابراهیم)

## نقد متون اهل کتاب درباره ابراهیم (ع)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

بحث محوری از جهت سلب و ایجاب مقامات رسالتی، در درجه اول در اختصاص پیامبران اولوالعزم است که راجع به نوح (ع) مطالبی را عرض کردیم. دومین پیامبر اولوالعزم ابراهیم (ع) است که ۶۹ بار در آیات و سوره‌های گوناگون در قرآن شریف یافت شده است. و اصولاً قرآن شریف که از گذشتگان به عنوان قصه و حکایت مطالبی را نقل می‌کند؛ چه نیکان و چه بدان، هر دو به حساب هیمنه قرآن شریف است. آنچه خوبان همه داشته‌اند، در قرآن شریف بیان شده است و آنچه بدان نیز داشته‌اند در قرآن یاد شده است. اصولاً، «هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»<sup>۱</sup> به همین معنا است. «نجد» عبارت از مرتفع و بلندی است و خداوند بدی‌ها و نیکی‌ها را در بلندی دیدگاه فطرت‌ها و عقل‌ها و دانش‌ها و شناخت‌ها و احساسات انسان‌ها قرار داده است که «عَلَى بَيْتَةٍ»<sup>۲</sup> باشند. از بدی‌ها بپرهیزند که خداوند بدی‌ها و نیکی‌ها را بسیار روشن و هویدا نشان داده است. و به خوبی‌ها گرایش پیدا کنند و اعتقاد و علم و تعهد و عمل داشته باشند که آنها را در بلندای گوناگون به مکلفان فهمانده است.

اگر در قرآن شریف قصص انبیاء (ع) در برخوردهای گوناگون رسالتی بیان شده است، تنها به حساب قصه‌ویی و بیان حالات گذشتگان نیست. بلکه «إِنَّ فِي ذَلِكَ

۱. بلد، آیه ۱۰.

۲. انعام، آیه ۵۷.

لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ<sup>۱</sup> عقل‌دارها و مغزدارها و متفکران عبرت می‌گیرند و پند و اندرز می‌گیرند از آنچه درباره گذشتگان از نیکی‌ها و بدی‌ها گذشته است. این‌گونه نیست که قرآن شریف تنها سنت و روش رسول‌الله (ص) و نیک‌سیرتان در بُعد شریعت آخرین را بیان کند، بلکه از برای همین امت آخرین، از آغاز فرستادن قرآن الی یوم الدین، خداوند نمونه‌ها و الگوهای زشت و زیبا را، از شخص‌ها و شخصیت‌ها و افکار و دانش‌ها و برخوردها و کارها بیان کرده است که، امت اسلام که بزرگترین امت در شریعت‌های ربانیه است، از آنها پند بگیرند. درست است که شریعت قرآن، شریعت ابراهیم نیست، اما مسلمان‌ها می‌توانند از ابراهیم و ابراهیم‌ها پند بگیرند. درست است شریعت نوح و موسی و عیسی و سایر پیامبران نیست، اما می‌توانند از روش‌های آنان پند بگیرند.

درست است خاتم‌النبین (ص) در سنت ختمیه حتمیه خود و سنت پایانی و نقش اخیر رسالت خود، نیازمند به رسالت‌های گذشته نیست. اما رسالت‌های گذشته در پیش روی رسول‌الله (ص) اولاً راه‌ها و روش‌های نخستین رسالت‌ها را بیان می‌کند. و ثانیاً «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»<sup>۲</sup> نمونه‌های رسالت‌های سخت را در گرداب‌های سهمگین دعوت و رسالت، برای این پیامبر آخرین گزارش می‌دهد. برای اینکه پیغمبر راه‌هایی را که خداوند به پیامبران گذشته داده است و آن راه‌ها را رفته‌اند، این پیامبر نیز از همان راه برود و گرچه بهتر می‌رود. بنابراین قصه‌های قرآن شریف فقط قصه‌گویی نیست، بلکه «قص» است. «قص» یعنی برش، «قص» تاریخی یعنی برش تاریخی، تاریخ‌های گذشتگان را قرآن هرگز به‌طور کلی نقل نمی‌کند. بر خلاف تورات تحریف‌شده که قصه‌های دور و دراز را بیان می‌کند و مقصد روشنی در این قصه‌های طولانی به چشم نمی‌خورد؛ چون تحریف شده است. اما قرآن شریف اگر امر دارد، نهی دارد، دلیل دارد، برهان دارد. مجرد از قصه-ها، خود قصه‌های قرآن نیز دلیل است، برهان است، بیان است، تبیان است، حمد است، موعظه است. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»<sup>۳</sup>.

۱. آل‌عمران، آیه ۱۳.

۲. احقاف، آیه ۳۵.

۳. یوسف، آیه ۱۱۱.

ما نه تنها از اوامر و نواهی قرآن و ارشادات مستقیمه اصلی قرآن باید پند بگیریم، بلکه از گزارش قصه‌های پیامبان نیز و کسانی که در راه پیامبران بوده‌اند ما باید پند بگیریم. این غلط است که گفته شود، چنانکه احیاناً یهود و نصاری می‌گویند، که قرآن کتاب قصه‌ای است. تورات که بدتر است، اگر قرآن به نظر شما بد است. اما قصه‌های تورات، قصه‌های قرآن شریف، شامل بسیار بسیاری از احکام است که متأسفانه فقهای احکامی اسلامی، نه تنها به آیاتی که در احکام نص و یا ظاهر است توجه نمی‌کنند، به اینها که اصل است توجه نمی‌کنند. در ضمن به آیاتی هم که قصص گذشتگان را ذکر می‌کند توجهی نمی‌کنند، از آیات قصص ما احکام را می‌فهمیم. از باب نمونه، مراجع تقلید و نویسندگان رساله‌ها و کتب فقهیه احکام در باب اجزاء میت می‌فرمایند: آن اجزایی از حیوان مرده و میته غیر دریایی البته که گوشت‌دار است و خون جهنده دارد، آن اجزایی نجس است که در آن روح حیوانی حلول کرده باشد. اما آن اجزایی که روح حیوانی در آن حلول نکرده است، از جمله استخوان پاک است. آقایان بر خلاف حس و بر خلاف نص فتوا می‌دهند. بر خلاف حس: اگر استخوان پا یا دست انسان صدمه‌ای ببیند بیشتر درد می‌کند یا اگر گوشت بدن انسان صدمه ببیند؟ استخوان، پس این فتوا بر خلاف حس است. که ولوج روح در استخوان قوی‌تر و پابرجاتر از ولوج روح در گوشت است. بر خلاف قصه هم فتوا می‌دهند. سوره یس: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»<sup>۱</sup>.

خداوند نقل می‌کند از قول کسانی که منکر حیات بعد الموت يوم القيامة الكبرى هستند که «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ» پس وحی رسالات این مطلب را گفته است و از برای مکلفان تثبیت کرده است که خداوند استخوان‌ها را زنده می‌کند «وَ هِيَ رَمِيمٌ» پس حیات به استخوان‌ها می‌رود. استخوان‌ها محور زندگی است، نه گوشت‌ها، بدن انسان کلاً محور زندگی یافتن به وسیله ولوج روح است. اما بعد اصلی و پایه‌ای عبارت از ولوج روح در استخوان‌ها است. «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» ما از مثال‌های قرآن، از قصه‌های قرآن، حکایت‌های قرآن، ما احکام را استفاده می‌کنیم. احکام عملی، احکام عقیدتی، اخلاقی، احکام منطقی، فلسفه‌ای، احکام سیاسی، اقتصادی، از قصه‌های قرآن ما

---

۱. یس، آیه ۷۸.

استفاده می‌کنیم. از همه چیز قرآن ما همه چیز را استفاده می‌کنیم و بهره‌برداری می‌کنیم.

حالا، راجع به قصص ابراهیم، در قصص ابراهیم سلب‌ها و ایجاب‌هایی هست. در تورات که طبعاً کتابی است محرف، نسبت‌هایی به ابراهیم خلیل‌الرحمن (ع) داده شده است، که به مؤمن‌های عادی هم این نسبت‌ها نباید داده بشود. آن چند فرشته‌ای که نزد ابراهیم آمدند و خواستند بشارت بدهند که ساره حامله خواهد شد و فرزندی از ساره خواهی آورد. اینها را ابراهیم تورات گمان کرد سه‌تا خدا هستند. سه خدا را تعبیر خدا کرد و تعبیر یک خدا کرد و سجده کرد. تورات می‌گوید. و از این قبیل بسیار است، و چون اینها در توراتشان و بعداً در انجیلشان این‌گونه مطالب غلط است و نمی‌توانند بگویند صحیح است و اگر هم توجیه کنند، توجیه، وجه صحیحی به آن غلط‌ها نمی‌دهند، نسبت به قرآن می‌گویند: قرآن هم نسبت به ابراهیم مطالبی دارد که قابل پذیرش نیست. در برخورد با ستاره‌پرستان گفت: «هذا رَبِّي»<sup>۱</sup> در برخورد با ماه‌پرستان: «هذا رَبِّي»<sup>۲</sup> در برخورد با خورشیدپرستان: «هذا رَبِّي»<sup>۳</sup> نسبت به آزر که قرآن می‌گوید «أبیه» یک جا در قرآن لفظ «أبیه آزر» دارد و جاهای دیگر «آزر» دارد و «أبیه» ندارد. این «اسْتَعْفِرْ لَهُ» و از این قبیل چیزها.

پس نفی‌هایی و اثبات‌هایی، در تورات و انجیل مسلماً هست. اما در قرآن شریف تماماً اثبات است. تمام آنچه که پروردگار عالم نسبت به ابراهیم (ع) در ۶۹ جای قرآن با ذکر اسم ابراهیم آورده است، اثبات مقامات عبودیت، نبوت، نبوت و رسالت، امامت که آخرین مرحله و بالاترین قمه ترقی ابراهیم (ع) است که «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»<sup>۴</sup> که مقام امامت و رهبری کل پیمبران در گذشته و در زمان خودش و تا موسی نیامده است، این اختصاص به ابراهیم خلیل (ع) پیدا کرد. در قرآن شریف، در تمام ۶۹ جا که نام ابراهیم (ع) برده شده است، در تمام برخوردها، در برخورد با آزر در آغاز جوانی، در

---

۱. انعام، آیه ۷۶.

۲. همان، آیه ۷۷.

۳. همان، آیه ۷۸.

۴. بقره، آیه ۱۲۴.

برخورد با مشرکان گوناگون، در تسلیم در برابر امر الهی و در تمام برخوردهای دعوتی و رسالتی، که تمامش رنگ صددرصد عبودیت و رسالت و امامت داشت.

هیچ نفی‌ای در قرآن شریف به چشم نمی‌خورد، مگر چشم‌های نابینا یا کم‌بین. اگر در آیاتی که آن آیات مستند قرار گرفته است که، ابراهیم (ع) معاذ الله تخلفی داشته است. نقصانی احیاناً، بی‌ایمانی و یا کم‌ایمانی «أَوَلَمْ تَوَدُّوا أَنْ يَدْعُوا لِلَّهِ لِيُوَفِّيَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاللَّهُ يَخْتَارُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ بَنِي آدَمَ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup> این به خاطر کم‌بینی و نابینی است. اگر درست حدقه چشم عقل و معرفت را باز کنیم و از مجرای دلالتی قرآن ما دقت کنیم، نه تنها قرآن نفی منقبت و فضیلتی نسبت به ابراهیم (ع) نکرده است. بلکه تماماً اثبات منقبت و فضیلت برای خلیل‌الرحمن (ع) است، و بلکه آن مقامات عبودیتی و معرفتی و تسلیم و طاعت که قرآن از برای ابراهیم خلیل‌الرحمن (ع) ذکر می‌کند، جز برای خاتم‌النبیین برای هیچ ولیّ عزمی از اولوالعزم در قرآن شریف ذکر نشده است. نسبت به خاتم‌النبیین در تمام مقامات عبودیت و رسالت و امامت مقام ویژه و استثنایی و اختصاصی خداوند ذکر کرده است که بر همه ابراهیم‌ها و نوح‌ها و موسی‌ها و عیسی‌ها مقدم است.

اما در میان چهار پیغمبر اولوالعزم قبل از رسول اسلام، تا چه رسد نسبت به پیغمبران جزء که اولوالعزم نبوده‌اند، آن مقامی که قرآن شریف برای ابراهیم ذکر کرده است، برای عیسی ذکر نکرده است، برای موسی ذکر نکرده است. با اینکه موسی و عیسی بعد از ابراهیم‌اند، اما ابراهیم که قبل از این دو پیغمبر اولوالعزم است، آن مقاماتی که قرآن شریف برای ابراهیم ذکر کرده است، برای این دو بزرگوار ذکر نکرده است. مهم‌ترین و اصلی‌ترین و بالاترین ریشه کل رسالت‌ها در قبل و بعد به استثنای خاتم‌النبیین (ص) مربوط به ابراهیم خلیل‌الرحمن است.

جنبه اثبات بوجه عام روشن است، مخصوصاً برای کسانی که اعتقاد به قرآن شریف دارند و بر مبنای تصریحات و بیانات قرآن شریف، مقام عالی و اعلاّی ابراهیم خلیل‌الرحمن را حتی در رسالات و در امامت‌ها و رهبری‌های نسبت به رسل قرآن شریف بیان کرده است. پس ما جهت تنزیه الانبیاء باید داشته باشیم. انبیاء تنزه دارند، ما تنزیه نمی‌کنیم، خدا تنزیه می‌کند. یک مرتبه است که مثلاً در قرآن یا در حدیث، یک مطلبی هست که انسان از آن می‌فهمد با کمال دقت که فلان نبی ناقص نیست. این را می‌گویند تنزیه، یعنی حدیث نزیه نیست، ما تنزیه می‌کنیم. این غلط است. یک

---

۱. همان، آیه ۲۶۰.

مرتب‌ه است خیر، ما خود را از نظر فکر تنزیه می‌کنیم. مثل توجیه، توجیه آیات قرآن غلط است. آیات قرآنیه اُبین بیان است و اجمل جمال است، وجیه است و فوق کل وجاهت‌های دلالتی و مدلولی در کل مراتب است. ما غلط است توجیه کنیم، ما افکار خود را باید توجیه کنیم. چشم را باز کنیم، دقت شایسته و بایسته بکنیم تا آنچه که خداوند فرموده است بدون افکار غلط، بدون حجاب‌هایی که ما ایجاد کرده‌ایم در حوزه‌ها و جاهای دیگر، ما آیات را درست بفهمیم، مرادات‌الله را از آیات بفهمیم. اگر نفهمیدیم، سکوت کنیم و اگر می‌توانیم بفهمیم، آنچه که خداوند بیان کرده است، نه ما روی آن بگذاریم، یا از آن کم کنیم.

حالا، راجع به ابراهیم خلیل‌الرحمن در کتاب «عقائدنا» که البته موجود نیست و بعداً ان‌شاء‌الله چاپ خواهد شد و برادران خواهند داشت. چون چاپ اول تمام شده است و مقدار زیادی از آن را مسیحی‌ها در لبنان به دریا ریختند. خیال کردند به دریا ریختن از بین می‌برد. همان طوری که کتاب «لماذا نصلي و متى نقصر من الصلاة» را که در بحث حدود قصر صلاة و افطار صوم است، ما در لبنان عربی چاپ کردیم. یکی از آخوندهای عمامه سیاه، این را به دریا ریخت. خیال کرد که مثلاً این از بین می‌رود. بعد هم ده‌ها هزار و بیشتر چاپ شد. حالا مسیحی‌ها خیال کردند با ریختن این کتاب به دریا، از بین می‌رود. در تمام ملل اسلامی این کتاب رسوخ پیدا کرده است و حتی جایی به ما گفتند پنجاه دلار ما خریدیم. به حساب اینکه ما طبق مستندات تورات و انجیلی که در دست اینها است و مقبول اینها است و کتاب‌هایی که اسقف‌ها و کشیش‌ها و مطران‌ها و مستشرقین مسیحی نوشته‌اند، طبق حرف‌های آنها، حرف‌هایشان را نقض کردیم. نه با قرآن ضد آنها فقط، بلکه آنچه را قرآن دارد با دقت کامل و صحیح به آنها نشان داده‌ایم که آنچه را شما خیال می‌کنید تنقاض و تضاد است، این‌طور نیست. و آنچه را که در تورات‌ها و انجیل‌های شما و کتاب‌های علمای شما موجود است که شاید به بیش از صد کتاب اصلی اینها ما در کتاب «عقائدنا» استناد کرده‌ایم. بخشی از این کتاب در بحث نبوات راجع به ابراهیم خلیل‌الرحمن است. صفحه ۳۵۸ عقائدنا: «مقارنةً في إبراهيم (ع)» ابراهیم تورات را با ابراهیم قرآن مقایسه می‌کنیم. چه بلاهایی در تورات سر ابراهیم (ع) آمده است و چه رحمت‌های زایدالوصفی در قرآن شریف نسبت به ابراهیم خلیل‌الرحمن (ع) است.

«المناظر: أصحابي!» «أصحابي»، علمای تورات، علمای انجیل، علمای اسلام هر که هستند، داریم مناظره می‌کنیم. «و ما هي نظرية الكتابين بالنسبة لإبراهيم شيخ المرسلين عليه التحية و السلام؟» یکی از اصحاب، اصحابی است که کتابش حاضر است، خودش حاضر نیست. چون در این مناظره و مباحثه چند جهت جمع است. یک کسانی بوده‌اند با آنها بحث کرده‌ایم. یا کسانی قبلاً با ایشان بحث کرده‌ایم. کسانی که ممکن است بحث کنند. کسانی که قبلاً بحث نکردیم و با ما بحث نخواهند کرد چه حضوراً، چه غیاباً، اما کتاب نوشته‌اند. یعنی در تمام ابعاد هندسه استدلال و هندسه ایراد و نظر، چه آنچه گفته‌اند یا نوشته‌اند. خواهند گفت، یا خواهند نوشت، یا اگر بنویسند و اگر بگویند، قرآن چون بر کل «ما قيل أو يُقال» دارای هیمنه و سیطره است، این است که مناظر قرآنی می‌تواند با استمداد از معارف قرآنی جواب بدهد.

کسی که در اینجا می‌خواهد جریان ابراهیم (ع) را از نظر تورات و انجیل گزارش بدهد، «الدكتور بُست» است. دکتر بُست مؤلف کتاب «قاموس کتاب مقدس» است. قاموس کتاب مقدس به زبان عربی قبلاً چاپ شده است، به زبان انگلیسی قبلاً چاپ شده است، به زبان فارسی هم مستر هاکس آمریکایی ترجمه کرده است که ترجمه مستر هاکس نزد من است، که کلیسای انجیلی تهران در حدود ۳۵، ۳۶ سال پیش که ما رفت و آمد داشتیم و بحث داشتیم به ما هدیه کردند.

«الدكتور بُست: التوراة تسمية آب رآم» و حال اینکه «آب رآم» غلط است. «آب رام» باید باشد. چون آب لغت یونانی است؛ یعنی خالق، «رام» یعنی جمعیت، «آب رام» یعنی آفریدگار مردم، ابراهیم آفریدگار مردم است. در لغت هم این‌ها غلط کرده‌اند. کما اینکه وقتی که تعبیر آب می‌کند نسبت به مثلاً فرض کنید کشیش یا مَطران یا غیر، این آب غلط است، آب بگویند عیب ندارد. پدر، پدر روحانی... اما آب غلط است. یا در انجیل می‌گوید «آبی» از مسیح (ع) نقل می‌کنند که حضرت مسیح فرمود: «آبی» اینها «آبی» را به معنای آبی «معنا می‌کنند، یعنی پدر من... خدا را پدر مسیح معرفی می‌کنند، یا پدر ولادتی یا پدر اتخاذی و ادعایی و حال اینکه آن لفظی که در انجیل هست آب است آب نیست. آب معنی آب نمی‌دهد. آب نه در لغت فارسی، که آب است. در مقابل نان، نه در لغت خارجی که آب، ماه آب است. آب، نیشان، ایلول و غیره، و چه در لغت عربی، آب را به معنی آب باید بگوییم، آب نیست.

آب به معنی آب بسم الله، ولی لفظ آب ما در لغت عربی نداریم. پس «آبی» غلط است، اینها آب می‌نویسند و آب می‌خوانند.

در اینجا دکتر بُست استناد می‌کند به سفر تکوین المخلوقات، ۱۷ آیه ۴ و ۵. می‌گوید: «التوراة تسمية آب رَام» نخیر آب رَام، آب رام غلط است. آب رام، این کلمه مرکب است. رام یعنی گروه، جمعیت و آب یعنی خالق، باید آب رام باشد. یعنی پدر جمعیت. ابراهیم پدر جمعیت بت‌پرستان بود، درست است. کما اینکه قرآن شریف می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا» خودش گروه بود، یعنی بفرده و بشخصه مانند گروه کار کرد. و گروه خداپرستان در زمان ابراهیم و در زمان‌هایی بعد از ابراهیم تا موسی اینها ذریه دعوتی و ذریه رسالتی و رهبری ابراهیم (ع) بودند. که «ذریة الروح» و «ذریة الدعوة» هستند، نه ذریه نسب و جسم باشند. پس این لغت آبرام نسبت به ابراهیم غلط است.

- [سؤال]

- آن وقت ایشان خودش هم معنی کرده است: «الأب العالی». «آب رَام: الأب العالی» غلط است. اولاً آب «آب» نیست. آب خالق است. باید بگوییم آب رام، «الأب العالی» پدر بزرگ، پدر بزرگ جمعیت، پدر بزرگ جمعیت خداپرستان، که نقطه اولای دعوت رسالتی از زمان ابراهیم تا زمان موسی (ع) این‌طور بوده است.

- ابراهیم به معنای ابرام بوده است؟

- بله، ابراهیم معربش است.

- در قرآن هم اشاره شده که آب شماس است.

- بله، اشاره نیست، صریح است. بله «آبی» صریح است.

- [سؤال]

- این‌طور می‌شود: «أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ»<sup>۲</sup> می‌شود آب رام، اصلاً خود «أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» آب رام است. آب رام یعنی پدر بزرگ، پدر بزرگ جمعیت بت‌پرستان و خداپرستان. و یک اشتباهی که ما داریم این است که اصولاً ابراهیم در لغت عبرانی و سریانی زمان ابراهیم و زمان تورات و زمان انجیل باید «أبرام» باشد. «إبرام» هم گفتند، «أبرام»، اما «أبرام» غلط است. ابرام لغت سریانی است. اما وقتی که قرآن می‌خواهد ابرام بگوید،

---

۱. نحل، آیه ۱۲۰.

۲. حج، آیه ۷۸.



باید بگویند ابرام؟ قرآن که عربی است، قرآن را تعریب می‌کند: «ابراهیم». «وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَآبِيهِ اَزْرًا<sup>۱</sup> ابراهیم» ببینید ابرام شد: ابراهیم، و چرا؟ برای اینکه قرآن به لغت عربی است. با لغت عربی باید آن پیامبر گذشته را به ما معرفی کند و مخصوصاً لفظ محمد (ص)، لفظ محمد باید لفظ محمد باشد.

چهار جای قرآن محمد است، و یک جا احمد است، و به عکس ابراهیم، ابراهیم که در لغت شریعت خودش و شریعت موسی و عیسی ابرام است، در قرآن ابراهیم می‌شود. ولکن محمد (ص) که در لغت قرآن و شریعت اسلام محمد است و احمد است، در شریعت‌های قبل هم باید همین باشد. نمی‌شود یک لغت دیگر باشد. باید همین لغت محمد باشد که به انتظار همین محمد باشند، و لذا در تورات داریم: «محمدیم لکسپام» یا در انجیل پریکلیطوس دارد، پاراکلیطوس را اینها تحریف کرده‌اند. پریکلیطوس یعنی بسیار پسندیده، بسیار پسندیده عبارت از احمد و محمد است، احمد و محمد ترجمه پریکلیطوس است. همان پاراکلیطوس یعنی تسلی‌دهنده. اینها بعد از ظهور اسلام و ظهور پیغمبر بزرگوار اسلام این را تحریف کردند، و ما لغت احمد در انجیل داریم، در ترجمه کشیش اوسکان ارمنی، که انجیل را ترجمه کرده است. می‌گوید: «و بزرگ دعوت‌کننده آنها نامش احمد است». البته ما احتیاجی به این الفاظ نداریم. چون خود قرآن، آفتاب آمد دلیل آفتاب.

مطلبی که می‌خواستیم عرض کنم این است. ما در قرائت قرآن و در برخورد معنوی با قرآن در هر دو اشتباه داریم. در برخورد معنوی با قرآن که یا نداریم، حوزه‌های اسلام کلاً و خصوصاً در اثر شیطنت استعمار و حماقت خودمان خود را محروم کرده‌اند. این از نظر معنوی، و اگر هم از نظر معنوی جلو می‌رویم، نگاه نمی‌کنیم، دقت نمی‌کنیم، فکر نمی‌کنیم. آنچه در مخیله ما وارد شده است. از جاهلیت‌ها و افکار غلط مزخرف از این طرف و آن طرف، این را بر قرآن تحمیل می‌کنیم. حتی از نظر لفظ هم ما تعدی می‌کنیم.

ایران اسلامی و جمهوری مبارک اسلامی ما که در رادیو و تلویزیون قرآن زیاد می‌خوانند، چرا قرآن‌های محرف می‌خوانند؟ چرا وقتی که قاری قرآن مصری و غیر مصری می‌خواند: «إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ، ابراهیم، آبراهام ابرهم ابرهم...» این بازی‌ها یعنی چه؟ این بازی‌ها چیست سر قرآن درمی‌آورد؟ یا فرض کنید که «يَطْهَرْنَ، يَتَطَهَّرْنَ» یا

۱. انعام، آیه ۷۴.

اینکه «هتَلک هتَلک» این بازی‌ها چیست سر قرآن درمی‌آورید؟ شما هم در معنای قرآن و هم در لفظ قرآن بازیگر هستید. خاکستر بر سر این احمق‌هایی که نسبت به قرآن، این‌طور در لفظش و در معنایش اهانت می‌کنند. شعور داشته باشید. کسی که قرآن را می‌خواند شیعه باشد. درست قرآن را آن‌طور که هست بخواند. بازی سر قرآن درنیاورید. عبدالباسطی سر قرآن بازی سر قرآن درنیاورید. صدایش خوب است، صوتش خوب است، لحنش عالی است، چنین است، چنان است، قبول داریم. ولی بازی سر قرآن درآوردن... هی قرائت سبعة، قرائت عشرة، یک قرائت در قرآن است که قابل قبول است. و آن قرائت متواتر موجود در قرآن است. شما الفاظ را عوض می‌کنید. گاه معانی عوض می‌شود. اگر هم معنا عوض نشود، حق نداریم ما لفظ را عوض کنیم. بعضی وقت‌ها هم لفظ و هم معنا عوض می‌شود، شما به بعضی از روایات متعارضه که استناد می‌کنید و فتوا می‌دهید که «ملک یوم الدین» بهتر است. ترجیح هم می‌دهند، اگر ملک و مالک بخوانید درست است. ملک درست است، هر دو غلط است. قرآن مالک دارد. شدرسنا می‌خواهید بکنید؟ در تفسیر سوره حمد، در «الفرقان» مراجعه کنید. از چند نفر راوی نقل شده است که این‌ها «کان رسول الله یقرأ ملک» همان‌ها می‌گویند «کان رسول الله یقرأ مالک» خب این دوتا کان با هم تعارض دارد. بابا یا «یقرأ ملک» یا «یقرأ مالک» پس تعارض دارد، اولاً.

ثانیاً، اگر هم ما روایت متواتری داشته باشیم که «کان رسول الله یقرأ ملک» می‌گوییم این دروغ است، چون بر خلاف نص متواتر قرآن است و اگر قرائت دیگر تواتری هم داشته باشد، در مقابل تواتر قرآن چه کاره است؟ اولاً قرائت‌های دیگر، قرائت حفص و... اینها تواتر ندارند. خیال است، گفته‌اند تواتر دارد. و ما چون تخصصی در این مطالب نداریم، فقط می‌شنویم و قبول می‌کنیم. ثانیاً، اگر هم قرائت هفت‌گانه یا قرائت ده‌گانه که «النشر فی القرائات العشر» کتاب نوشته‌اند، سه جلد است، اگر هم قرائت ده‌گانه یا نه‌گانه یا هفت‌گانه داریم، آن قرائت غیر از قرائت قرآن تواتر ندارد. اگر تواتر هم می‌داشت، در مقابل تواتر قرآن نقش بر آب است و چیزی نیست. پس ما مسلمان‌ها معاذالله... معاذالله به هر دو جهت می‌خورد. کجای ما مسلمان است؟ ما هم به لفظ قرآن اذیت می‌کنیم و اهانت می‌کنیم، هم به معنای قرآن. به لفظ و معنای قرآن کار نداشته باشید! بگذارید همان‌طور که خداوند نازل

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۹۸.

کرده است، و اگر کار دارید درست در الفاظ قرآن آن را که در تواتر موجود کتبی قرآن و در طول تاریخ رسالت اسلامی است، به آن استناد کنید. و در معنای قرآن اگر هم هر قدر بی معنا و پوچید، سراغ معنای قرآن نروید. یا اگر رفتید آن را که قرآن دارد می‌گوید، همان را، بر قرآن شریف تحمیل نکنید.

در لفظ ابراهیم وقتی که قاری می‌خواهند: «إِذْ قَالَ آبرَاهَامُ» آبراهام اصلاً غلط است، غلط اندر غلط است. معنایش غلط است، لفظش غلط است. آب نیست، «أب» است. شما از کتاب دکتر بست آمریکایی نقل می‌کنید. از کتاب قاموس مقدس نقل می‌کنید. از لغتی که آنها می‌گویند و در این لغت غلط کرده‌اند، نقل می‌کنید؟ آبراهام، یعنی چه آبراهام؟ اصلاً این غلط است. از نظر لفظی و از نظر معنوی غلط است. یا در باب «كُفُوًا أَحَدٌ» چهار قرائت آقایان می‌گویند، كُفُوًا أَحَدٌ، كُفُوًا أَحَدٌ، كُفُوًا أَحَدٌ، كُفُوًا أَحَدٌ. اگر شما «كُفُوًا أَحَدٌ» نگویند و كُفُوًا أَحَدٌ، كُفُوًا أَحَدٌ، كُفُوًا أَحَدٌ بگویید، نماز شما باطل است. این نماز غلط است، چون شما سوره قرآن می‌خوانید، در سوره قرآن «كُفُوًا أَحَدٌ» است. اگر طبق روایتی، طبق خیالی، طبق اجماعی، طبق چه، شما طور دیگری بخوانید، در مقابل قرآن ایستادگی کردید. معارضه کردید. در مقابل لفظ قرآن حزب تشکیل داده‌اید، همان‌طور که در مقابل معنای قرآن تشکیل داده‌اید.

این اول می‌گوید که «التوراة تسمية آب رآم» غلط است. «أبرام». «الأب العالی، و أبراهام» بسم الله، اشکال دارد. أبراهام، این قراء قرآن هم أبراهام، أبراهام، إبرهَم، همه‌اش غلط است، منتها بعضی‌هایش غلط لفظی و معنوی هر دو است. بعضی‌ها غلط لفظی است، معنایش درست است. مثلاً أبرام اصلش سریانی و عبرانی است. أبراهام درست است، هر دو آب... آب به معنی «والد». خودشان ترجمه می‌کنند. «أب الجماعة الكثيرة» «الأب العالی، وأبراهام: أب الجماعة الكثيرة (تك ۱۷: ۴-۵) و هو أصل الطائفتين» ما اول آنچه که در تورات است درست و نادرست ذکر می‌کنیم. بعد رجوع به قرآن شود. «و هو أصل الطائفتين: بي إسرائيل و بني إسماعيل وسائر العرب (تك ۲۵)» درست هم هست.

«أصل الطائفتين» که این هم آب بنی اسرائیل است، هم آب بنی اسماعیل است. چرا؟ برای اینکه بنی اسرائیل... اسرائیل، یعقوب است، یعقوب بن اسحاق، اسحاق فرزند بلافضل ابراهیم است. و اسماعیلیان، اسماعیل هم فرزند بکر و اول حضرت ابراهیم است، و از فرزندان حضرت اسماعیل رسول الله (ص) است، چنانکه در تورات

دارد، آیتی است که به مناسبت توجه خواهیم کرد. که یکی از فرزندان اسماعیل که در خود مکه مکرمه در فاران بوده است و در بریه فاران نشو و نما داشته است. بعداً، پیمبر اسماعیلی که خاتم النبیین است از او متولد شد.

«اعتزل بأمر الله» اینها تمام مستفاد از آیتی است که اشاره کرده است. «اعتزل بأمر الله أقباءه المشركين» درست است. حتی یکی از آنها آزر، که از اقربا بود، والد او نبود. «و قد مضى عليه سبعون (یوش ۲۴: ۲ و ۱۴) «و أبوه ترح أو تارح» درست است. به عنوان والد، ما در روایت داریم، قبول هم داریم. قبول می‌کنیم به حساب بحثی که بعداً خواهیم داشت و قبلاً عرض کردیم مراراً که آزر والد ابراهیم قطعاً نبوده است. «(تك ۱۱: ۲۷-۲۸) زوجته سارة» این زن عقدی و رسمی او ساره است. «كانت عقیمة و لذلك وهبته أمتها هاجر» کنیزش هاجر را به او بخشید. «فأولد منها إسماعیل» پس تورات تصریح می‌کند. فرزند بکر و اول ابراهیم، اسماعیل است. پس یهودی‌ها و مسیحی‌ها بی‌جا می‌گویند که فرزند بکر اول اسحاق است. اینها اسحاق را ترجیح می‌دهند، که اسحاق پدر یعقوب است و جد بنی‌اسرائیل است. می‌خواهند ترجیح بدهند جد را که فرزند اول است. نخیر، خود نص تورات، تکوین المخلوقات فصل ۳ آیه ۱۶ می‌گوید: «زوجه سارة كانت عقیمة و لذلك وهبته أمتها هاجر فأولد منها إسماعیل».

اینکه ما معتقدیم تورات تحریف شده است، به این معنی نیست که همه‌اش غلط است. نخیر، عوضی دارد، ولی محور اصلی‌اش که صحیح است، بعضی عبارات کم و زیاد است. «و بعد ثلاث عشر سنة تجلی له ربّه و وعد أنّ سارة ستلد» این هم دروغ است. بله، بعد از ۱۳ سال خداوند به او وعده داد که ساره فرزندی خواهد زایید. در قرآن شریف آیتی هست که خداوند فرشتگانی فرستاد. دو بشارت داشتند؛ یک بشارت راجع به اینکه ساره حامله خواهد شد. بشارت دیگر راجع به قوم لوط که چنین و چنان خواهند شد. دو بشارت: یکی بشارت به ابراهیم، دیگری انذار از برای قوم لوط. اما این جمله که «تجلی له ربّه» خداوند تجلی برای کسی ندارد. این لفظ تجلی که در میان عرفان‌ها و خرفان‌ها موجود است. لفظ غلط است و معنا غلط است. تجلی یعنی چه؟ یعنی خدا جلوه کرد؟ یعنی چه خدا جلوه کرد؟

- [سؤال]

- تجلی للجبل در قدرت است. اینجا تجلی در وحی است. یک «تجلی فیه»

داریم، یک «تجلی له»

- انتشار رحمت نیست؟ تجلی رحمت؟

- بله، ببینید تجلی در جبل یعنی چه؟ آنجا جلوه قدرت است. «فی الجبل» هم که نیست. للجبل است، یعنی قدرتی که جبل تحمل ندارد به جبل متوجه داشت، مندرک شد، درست است؟ در اینجا «له» چه تجلی کرد؟  
- رحمتش.

- وحی است؟ باید بگویید «أوحی له»، «أوحی له» به عبارت صریح و صحیح اولی است. بله، تجلی را اگر بخواهیم خیلی بالا و پایین ببریم، خیلی تجریدش کنیم از جهاتی که با تشبیه و با محدودیت منافات ندارد، اشکال ندارد. ولی عبارت اصلح حداقل این است که «أوحی له».

(تکوین ۱۷) «و بعد أن بلغ المائة من عمره الشريف أنجز الله له وعده بإسحاق»  
(نامه پولس به رومیان فصل ۴ آیه ۱۹ تا ۲۲) انجیل پولس به رومیان و کسان دیگر این جزء اناجیل فرع است، بعد از اناجیل اربعه‌ای که مسیحیان معتقدند. «فأوجب هذه الولادة الجديدة ابتعاد هاجر و ابنها إسماعيل من فورهما» (تکوین فصل ۲۱) این را ما تصدیق می‌کنیم که بعداً وقتی ایشان خودش صاحب فرزند شد، دیگر هاجر را از پیش خودش راند، دیگر حاضر نبود آنجا باشد و از پیش خودش راند. و ابراهیم هاجر و فرزندش را در مکه «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»<sup>۱</sup>

- یعنی ساره آنها را راند؟

- ساره حاضر نبود که هاجر نزدیک او باشد. به حساب اینکه بچه دارد، وقتی که بچه‌دار نبود، هیچ، وقتی که بچه‌دار شد، موجب شد که او را راند.

- یعنی حسادت کرد؟

- حسادت کرد، منتها در اینجا دو مطلب است.

- «رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»<sup>۲</sup>

- بله، منافات ندارد، چه منافاتی دارد؟ چون رحمت... بعضی وقتها رحمت کلی و صددرصد است، بعضی وقتها بعضی است. در اینجا رحمت بعضی است.  
- یعنی حسادت با پایین‌ترین مراتب رحمت...

۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

۲. هود، آیه ۷۳.

- در این بُعد کار نداریم، در بعد اینکه به اعجاز خداوند ساره را در سن نود و چند سالگی حامله کرد. این رحمت است یا نه؟ ساره ایمان هم داشت، شکی نداریم، کافر نبود. ایمان داشت و حسادت هم کرد. منتها این رحمت کاری به حسادت ندارد. حسادت کرد. منتها اگر فرض کنید مؤمنی حسادت کند، اصلاً رحمت ندارد؟ رحمت الهی ندارد؟

- این تعبیر خاص می‌شود.

- نه، علیکم، جمع است. اولاً علیکم بر این زن خاص که نیست. «علیکم اهل بیت النبوة الابراهیمیة» مورد رحمت هستند. منتها بدرجاتهم، کسانی که کافر هستند، نیستند. مثل فرزند نوح، اما کسانی که اهل بیت الرسالة الابراهیمی هستند، مورد رحمت هستند. رحمت عام است، رحمت خاص است. و از جمله رحمت‌های خاصه اعجاز ولادت است. منافات که ندارد، رحمت ساره مقداری کمتر است. چرا؟ به حساب اینکه حسادت کرده است.

- یعنی به دستور خدا نبود که هاجر و اسماعیل را...

- البته بود، ولی به چه حسابی؟ من همین را می‌خواستم عرض کنم. اینکه خداوند دستور داد ابراهیم هاجر و فرزندش را در واد غیر ذی زرع بگذارد. این حسابش چه بود؟ آیا به حساب حسادت ساده بود؟ طبع مطلب این است. چون ساره فرزند نداشت. بعد هاجر را به او داد، فرزنددار شد. این بُعد اول حسد، که فرزنددار شد دیگر، محترم‌تر می‌شود. بعد دوم خود ساره فرزنددار شد. بعد دوم حسد، اینجا حسد ادغامی، حسد مضاعف بطبیعة الحال است که موجب شود که ساره حاضر نباشد هاجر با فرزندش اسماعیل که فرزند اول هم هست از کنیزی که خودش به ابراهیم داده‌است، با هم باشند. اینجا امر الهی است که باید فرزندان را با هاجر به آنجا ببری، و اینجا دارد دعا می‌کند. «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» و این که رب می‌گوید، الهی نمی‌گوید، یعنی مقام تربیتی رب العالمین در این جریان بردن هاجر و فرزندش اسماعیل به وادی غیر ذی زرع، این عنوان ربوبی تربیت دارد. تربیت نسبت به ابراهیم بالاتر برود که این فرزند اول را که جد خاتم النبیین (ص) است از خودش فاصله بدهد.

- آیا خداوند به ساره کمک داد؟

- به ساره نه، خیر، برای اینکه هاجر مورد حسد و اذیت واقع نشود، و احیاناً آن هوو این فرزند را نکشد، این زن را اذیت نکنند. خدا می‌گوید بردار برو، بردار برو که مورد اذیت واقع نشود «فأوجبت هذه الولادة...»

- [سؤال]

- بله، آن را بحث می‌کنیم، چون ما در تورات داریم بحث می‌کنیم، آن بحث قرآنی است.

- تورات گفت حسد برد؟

- اینجا دارد دیگر: «فأوجبت هذه الولادة الجديدة ابتعاد هاجر وابنها إسماعیل من فورهما»

- آن تحلیل دلیل نمی‌شود که به خاطر حسادت ساره نبوده است، یک دستور الهی بوده، یک برنامه الهی بوده است؟

- کدام تحلیل؟ هر دو بوده است، منافات ندارد. امر الهی بوده است، درست است. امر الهی بوده: «لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» و غیره، این معلوم است. ولكن، مثلاً فرض کنید امام حسین (ع) که کشته شد، این کار شیطان بوده است و کار خدا. کار شیطان بوده است در بُعد شیطنت که امام حسین را کشت. کار خدا که این کشته شدن یک تبلور عظیمی به عنوان جهادی و به عنوان شخصی به امام حسین (ع) داد. منافات هم با هم ندارد. در اینجا هم ابراهیم که فرزندش را و هاجر را به وادی ذی زرع می‌برد، این جریان الهی دارد. حتی اگر هم ساره حسادت نمی‌کرد، جریان الهی برای خودش دارد، ولكن این حسادت ساره یکی از اسباب بود که این امر الهی تحقق صددرصدی پیدا کند.

- چرا این فرمان را به ساره نداد؟

- برای اینکه ساره زیر بار نمی‌رفت، ولی هاجر زیر بار رفت.

- صد فرسخ با زن و بچه در بیابان...

- بیشتر، برای اینکه هاجر زیر بار رفت، ولی ساره زیر بار نمی‌رفت، به این جهت بود. «و بعد ۲۵ سنة ابتلاه الله أن يذبح ابنه إسحق» دروغ است. نص قرآن اسماعیل است. این می‌گوید اسحاق، دارد حقه می‌زند. می‌خواهد بگوید اسحاق بود که مورد امتحان و ذبح قرار گرفت. زورش نمی‌رسد بگوید اسحاق اول فرزند بود، خیر، ولیکن «و بعد ۲۵ سنة ابتلاه الله أن يذبح ابنه إسحق وارث العهد على جبل موريا» از قضا چرا وارث العهد؟ بله، اسحاق وارث العهد فعلی است و در نسلش هم چنین بوده

است. اما وارث العهد اول که بود؟ وارث العهد اول اسماعیل است؛ چون خود اسماعیل پیغمبر بود. بعد از ابراهیم (ع) آن کسی که اول پیغمبر بود در حاشیه رسالت ابراهیم، جناب اسماعیل است. «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»<sup>۱</sup> که رسالت اول است.

- [سؤال]

- بله، منافات ندارد، ولی پیغمبر قبلی اسماعیل است، پس این «وارث العهد علی جبل موریا» غلط است. اولین وراثت عهد به حساب امتحانی که حاصل شد، امتحان درباره آن ذبیح بود، مربوط به اسماعیل است. البته نفی و اثبات‌های بالاترش را هم ما در آیات خواهیم خواند. «و قد نجح في محنته» در این امتحان بزرگ و ابتلاء بزرگ ابراهیم موفق شد «و سمّاه الله أبا المؤمنین و خلیله» این هم دروغ است. «نجح» نسبت به اسماعیل بوده است و نسبت به اسحاق نبوده است. (دوم توماسیان - که نامه پولس، انجیل پولس به توماسیان است - فصل ۳۰ آیه ۷ و اشعیاء، فصل ۴۱ آیه ۸ و یوشع نبی فصل ۲ آیه ۲۳).

«هذه نماذج» نمونه‌هایی است، «من نظرات العهدين في ابراهيم (ع) فما هي نظرية القرآن؟» البته ما در «ما هي نظرية القرآن» دو حرف داریم: یک حرف می‌گوییم: شما کم گفتید. آن خیلی خوب‌هایش را راجع به ابراهیم از تورات گفتید، آن بدهایش را نگفتید، ما بدها را می‌آوریم اولاً، ثانیاً نظریه قرآن را راجع به ابراهیم (ع) قرآن می‌گوییم. «المناظر: و هناك أيضاً بیئات كاذبة» زمینه‌های دروغی است «ینسبها العهदान إلى ساحتہ، و القرآن یذودها عنه، کلها یمس کرامته من فریة زور و غرور...»

---

۱. مریم آیه ۵۴.